



## گفتار عاشقان

از: س. ا. شهبازی

### عشق چیست؟

بیدلا من چون بگویم عشق چیست؟  
عاشقی یک گوشه‌اش دیوانگی ست  
گر تو مجنون گشته‌ای عاشق نه‌ای  
دیدن آن جلوه را لایق نه‌ای  
لایق آن جلوه وقتی می‌شوی  
کز سفیر عشق رازی بشنوی  
تازه گر رازی شنیدی هم بدان  
عشق او، با قلب تو کرده چنان  
در دل باغی گلی را چیده‌ای

اول دیوانگی را دیده‌ای  
عاشقا من چون بگویم عشق چیست؟  
هدیه نوروزی یک بیدل

### بیستیم دو چشم

چشم بر هر چه گشادیم رخ خوب تو دیدیم، گوش بر هر چه  
نهادیم حدیث تو شنیدیم، مردمان چشم گشودند و ندیدند،  
بجز غیر، ما بیستیم دو چشم و به جمالت نگریدیم، لوح دل  
را که بر آن نقش و نگار دگران بود، پاک شستیم و بر آن  
صورت خوب تو کشیدیم، حس خوبان فریبنده ز دریای تو  
موجی ست، آبروی همه از حسن روان بخش تو دیدیم،  
گر سراب دو جهان رهنز دین و دل ما شد، آخر الامر به  
سر چشمه مقصود رسیدیم.

ملاحسن فیض کاشانی

### مقام علویه

علویه‌ای مجله بیست شکم ز ایدید هر کدام پسر و پیش  
از رسیدن به دو سال می‌مرد. ز حمت می‌کشید و همینکه  
بچه دو سال می‌شد می‌مرد. پسر بیستم که از کفش رفت  
گفت: پروردگارا حکم با توست ولی اقلًا یک پسر برای  
من لطف بفرما و بگذار. در همان وقت مقام او را در خواب  
نشانش دادند و به او فهماندند که این مصیبت‌ها تا نیاید به  
این مقام نمی‌رسی.

دارالسلام حاجی نوری

### ما بچه گریه ببینیم چه می‌کنیم!؟

یکی از اخبار را پس از مرگ در عالم واقع دیدند و از او  
جریان را پرسیدند. گفت: عملی خیلی به کار آمد، روز

زمستانی بود در سرمای  
شدید باران و برفی سخت  
می‌بارید بچه گریه‌ای را  
دیدم، عقب پناهی  
می‌گشت. خوردنی خود  
به او دادم و بعد رهایش  
کردم، اینجا در عوض آن کار،  
خدا به من مهربانی‌های  
بی حد فرمود.

تفسیر روح البیان  
- استعاذه



### دور کعت خالص

یک از مشایخ عالمی را در خواب دیدم، وی را گفتم: خبر آن  
علم‌ها که در آن مجادله و مناظره کرده‌ای چیست؟ او دست  
باز کرد و در آن بدمید و گفت: همه باد هوا شد و سودی ندیدم،  
مگر از دور کعتی خالص که در دل شب گزاردم.

### الفت ما چیست؟

خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود. یکی از امرای  
عرب او را صد دینار بخشید تا قربانی کند. دزدان خفا به ناگاه  
بر کاروان زدند و پاک ببردند. باز گانان گریه و زاری کردن  
گرفتند و فریاد بیفایده خواندن. مگر آن درویش صالح که  
بر قرار خویش مانده بود و تغییر در آن نیامده. گفتم مگر  
معلوم ترا دزد نبرد؟ گفت: بلی بردند، لیک مرا با آن الفتی  
چنان نبود که به وقت مفارقت خسته دلی باشد.

گلستان سعدی

### بی‌من

جان جهان! دوش کجا بوده‌ای؟  
نی، غلطم در دل ما بوده‌ای  
آن که من دوش چه سان بوده‌ام!  
آه که تو دوش کرانوده‌ای!؟

رشک برم کاش قبا بودمی

چون که در آغوش قبا بوده‌ای  
زهره ندارم که بگویم ترا:

«بی‌من بیچاره کجا بوده‌ای!؟»

جلال الدین محمد بلخی (شمس)

### مرد دم‌بد

ابوربیع زاهد، داوود طایی را گفت: مرا پندی ده! گفت: از دنیا  
روزه گیر! او افطار را برای آخرت بگذار و از مردم [بد] چنان  
بگریز! که از شیر می‌گریزی!

### دوست

با دلاوران و درندگان ستیز بدم و هیچیک از آنها چون  
«دوست بد» در من چیره نشدند.

گفتار بزرگمهر

### تو با که انس گیری؟

هرم بن حیان گفت: به نزد «اویس قرنی» رفتم، پس مرا  
گفت: برای چه به اینجا آمدی؟ گفتم: آمده‌ام تا با تو انس  
گیرم. اویس گفت: کسی را نمی‌شناسم که خدایش را  
بشناسد و به دیگری انس گیرد.

### ارجمندی

آنکه ارجمندی خویش در یابد، دنیا به نزد او ناچیز است.  
محمد بن حنفیه

### ستایش به سزا

شیخ الاسلام گفت که وقتی در عرفات از این جوانمردان  
یکی ایستاده بود گفت: الهی من امروز تو را یاری کنم و  
بستایم که هرگز کسی چنان نستوده باشد، در ساعت زبان او  
خشک شد و گنگ. آخر بدل وی درآمد گفت: الهی، بتوبه‌ام،  
من کی توانم که بسزاتر ایاد کنم یا بستایم تا به این زبان  
آوده خود به سزای خود چنانکه توانم مفلس وار ترا یاد کنم.  
در ساعت زبان یافت

خواجہ عبداللہ انصاری

### همدم ما کیست؟

پروردگار برای هر مومنی از ایمانش همدمی نهاده، که با  
او آرام می‌گیرد، که حتی اگر بر فرزند کوهی باشد، از تنهایی  
وحشت نکند.  
امام صادق (ع)

### یعنی می‌شناسیمش؟

در شگفتیم از کسی که پروردگارش را می‌شناسد و در یک  
پلک به هم زدن، یاد او را فراموش می‌کند.  
یکی از بزرگان

### کوی تو

ساکنان سر کوی تو نباشند به هوش، این زمینی ست که از  
وی همه مجنون خیزد.  
از امیر خسرو

### قسمت ما

گر قسمت ما از تو جفا افتاده ست آن نیز هم از طالع ما  
افتاده ست داری لب و دندان و دهان شیرین تلخی زبانت  
از کجا افتاده است؟! از عزیز - تزهته المجالس ص ۴۱۰

### عمر کوتاه و بلند

آنگاه که در اوج شادمانی بودم، طول عمر را دوست  
می‌داشتم، اکنون که بدین حال افتاده‌ام، بر آن که به عمر  
کوتاه می‌میرد حسد می‌ورزم!  
از حاجی

### جسم در روح

روح در جسم نیست، بلکه جسم در روح است، چه روح از  
بدن وسیع تر است!  
از ارسطو

### دوراز

اگر خواهی که خود را بشناسی، بدان که ترا که آفریده‌اند از  
دو چیز: یکی این کالبد ظاهر که آن را تن گویند و وی را به  
چشم ظاهر می‌توان دید و یکی معنی باطن که آن را جان و  
دل گویند و آن را به بصیرت باطن توان شناخت و به چشم  
ظاهر نتوان دید و حقیقت تو آن «معنی باطن» است هر چه  
جز آن است، لشکر و خدمتکار وی است.

کیمیای سعادت - امام محمد غزالی

### پاسخ لطیف

مسلمانی در روز ماه رمضان با گوشت ذبح اسلامی افطار  
می‌کرد، یکنفر یهودی در خوردن، با او شریک شد، مسلمان  
گفت: ای یهودی شما، ذبیحه ما را احلال نمی‌دانید، پس  
چرا می‌خوری؟ یهودی گفت: من در میان یهودیان مثل تو  
در میان مسلمانان هستم!

### دهنده بی منت اوست

بدانکه اول خدای را بایست شناخت که اوست دهنده بی منت  
و اگر همه بستانند او بدهد و چون او بدهد و کسی نتواند  
بستاند او را نگاهدار تا نگاهدارد. عمر در پرستش او صرف  
کن که او پاسخ از تو خواهد خواست.  
رساله واردات

### تلنگر

شکیبایی را چهار موضع است: پایداری، خودداری، بردباری  
و اقدام.

سلطان پر عشق باد